

نگاهی به کتاب مجید رهنما، وزیر علوم کابینه هویدا

توسعه فانتزی چطور به ضد خود تبدیل می‌شود؟

سیدجواد نقوی
خبرنگار گروه اندیشه

مجدید رهنما وزیر علوم در کابینه هویدا بود. او در دهه ۴۰ که اوج توسعه و مدرنیزاسیون پهلوی دوم بود نقش مهمی را در حوزه آموزش ایفا کرده است و شاید یکی از رجل‌با اهمیت دوره پهلوی دوم است که در کابینه هویدا نقش مثبتی در جهت سرعت بخشیدن به مدرنیزاسیون آن مقطع داشته است به همین دلیل ایده‌های فردی مثل رهنما که به علت تحصیلاتی که در رشته اقتصاد هم داشته با اهمیت است چرا که رهنما از همان دهه ۴۰ نشان می‌داد وزیری است که قصد دارد با اهدافی طرح‌ریزی‌های مطلوب خود را پیگیری کند اما همین فرد که شاید جزء مهم‌ترین وزیران دهه ۴۰ به حساب می‌آید در سال‌ها بعد یعنی از نیمه‌های دهه ۶۰ و در دوره پساانقلاب از مهم‌ترین متفکران حوزه پساتوسعه که منتقد توسعه خطی در کشورهای خاورمیانه یا آفریقا یا آمریکای لاتین است، می‌شود. چنین دگردیسی یا تغییری از فردی که روزی مجری طرح آمرانه توسعه به دست آمریکایی در داخل کشور بوده است اهمیت دارد و باید به آن توجه شود؛ از آن جهت که مجید رهنما نه‌فقط در نقش یک سیاستمدار دوره پهلوی بلکه در مقام یک اهل فکر، حداقل نزدیک به ۳ دهه به یکی از منتقدان سرسخت توسعه تبدیل می‌شود و از افرادی است که در جهان آنها را به نام متفکران پساتوسعه می‌شناسند و یک ایرانی که در کابینه دولتی که ایدئولوژی اصلی‌خود را توسعه‌می‌دانسته و حالا در مقام متفکر پساتوسعه شناخته‌می‌شود به شدت دارای اهمیت است؛ چرا که یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که در سال‌های پیش‌رو باید به آن پرداخته شود بحث توسعه است. چند سال بعد از طرح بحث پیرامون برنامه‌های توسعه پیش از آنکه به تجربه‌های گذشته توجه شود به ساحت دعوای‌های سیاست‌زده توجه می‌شود. پدیده مجید رهنما و دگردیسی بزرگ او برای امروز ما واقع پیش‌روی حکمرانی قطعا یک نسخه مفید و بسیار با اهمیت است و توان آن را دارد که بحث‌های توسعه را چه از طریق برنامه‌نویسان توسعه و چه از طریق سیاستگذاران با عمق بیشتری هدایت کند.

۱ شروع بازی

سال ۱۹۴۹ که هری ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا در سخنرانی بیان کرد که مناطق عقب‌افتاده امروز اولویت غرب و آمریکاست شروع ایجاد هرزومنی آمریکاسازی جهانی یا بهتر بگوییم غرب‌سازی آمرانه بود، ایران هم در پس کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان نماد غرب‌سازی و آمریکاسازی منطقه شناخته می‌شد. آمریکایی‌ها برای آنکه طرح خود را به‌عنوان الگو به سایر کشورها معرفی کنند تلاش کردند که ایران را به‌عنوان الگویی مطلوب از کشوری توسعه‌نیافته به کشوری که مسیر توسعه را طی می‌کند معرفی کنند.

۲ مبانی تئوریک بازی

توسعه که از ۱۹۵۰ به این سمت شکل گرفته بود و در ۱۹۶۰ به تثبیت رسیده بود همان توسعه آمرانه بود که به‌عنوان نوسازی از آن در پارادیم‌های توسعه نام می‌برند، نوسازی مکتبی بود که چرخه تک‌خطی که در آمریکا و غرب بود را به‌صورت سخت به سایر کشورها صادر می‌کرد. این مکتب در سال ۱۹۷۰ با انتقادهایی روبه‌رو شد و در ۱۹۸۰ شکست خورد. در نتیجه همین مکتب بود که در ایران در دهه ۴۰ شمسی به اجرا درآمد.

۳ مجید رهنما در وزارتخانه‌ای که مکتب نوسازی را به سبک زندگی قرار بود تبدیل‌کند

رهنما در دهه ۴۰ شمسی در ایران در وزارتخانه علوم و آموزش با هدف ترویج مکتب‌نوسازی سعی داشت افقی وسیع را از دل آموزش دنبال کند. اومی‌خواست با پرورش نخبه‌های

تکنوکرات در آینده، توسعه ایران قدرت و شدت بیشتری بگیرد و ایضا از طریق این برنامه‌ها ایران به‌عنوان نماد توسعه‌یافتگی بتواند مثل کشور های غربی به موفقیت دست پیدا کند.

۴ افول نوسازی در دهه ۵۰ شمسی و آشنایی رهنما با ایوان ایلیچ

پهلوی دوم با شروع دهه ۵۰ با چالش‌های جدید روبه‌رو می‌شود که قادر به فهم آن نبود. تصور محمدرضا پهلوی با اوج‌گیری قیمت‌نفت و ثروتمند شدن ایران این بود که حالا دیگر تا چند سال آینده ایران می‌تواند به‌سرعت به توسعه دست پیدا کند ولی در حقیقت در سال ۵۴ به‌بعد پهلوی بحران‌های مالی فراوانی دارد که حتی توان ادامه دادن پروژه‌های کوچک را هم نداشت. در این مقطع مجید رهنما همان طور که خودش می‌گوید؛ در تجربه‌های شخصی و آشنایی با ایوان ایلیچ از متفکران پساتوسعه دچار پرسشی بنیادین می‌شود، چرا دو دهه فعالیت در ترویج نوسازی در ایران نتوانسته‌فاهه انسان‌های توسعه‌یافته را شکل دهد؟

۵ ایوان ایلیچ چه گفت که رهنما به او توجه کرده است؟

ایلیچ معتقد بود نوسازی و توسعه غربی نوعی مدل اقتصادی است که در دل چندصد سال دعوای انسان غربی با محیط خود رشد کرده است و از اساس در خود غرب هم دچار چالش‌های وسیعی است. حال آنکه جوامع دیگر دنیا که سنت بومی با اهمیتی دارند به هیچ‌عنوان نمی‌توانند با آنچه در جای دیگر شکل گرفته آن را تطبیق داده و همراه شوند. رهنما به‌خاطر تجربه و از آن جهت که خودش در مقام سیاستگذار بوده به‌درستی متوجه شده بود که این ادامه این شرایط ممکن نیست.

۶ چرا رهنما به مکتب وایستگی میل پیدا نکرد؟

در ح‌دفاصل دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی بعد از شکست مکتب نوسازی مکتب وایستگی هم که تحت‌تاثیر ایده‌های مارکسیسم شکل گرفته بود. این مکتب منتقد مکتب نوسازی و معتقد به انباشت محصولات و نوعی صادرات ملی بود که البته چون توجه‌ای به زیست‌بوم کشور و سنت و باورهای رایج نداشت توانایی جایگزین شدن هم نداشت.

۷ تفاوت توسعه (نوسازی) و پساتوسعه چیست؟

توسعه ایده اصلی‌اش را در توسعه‌اشیا قرار داده است و بیش از آنکه تحولات اجتماعی و انسانی را توجه کند به توسعه صنعتی توجه دارد اما پساتوسعه هدف اصلی‌اش توسعه انسانی است و در مورد سوزه انسانی پیش از اینکه بحث‌های چگونگی هماهنگی خودش با تغییرات اهمیت داشته باشد چگونگی توسعه انسان‌ها با توجه زست‌بوم محلی خودش و ایجاد نظمی انسانی مدنظر است؛ نظمی که بیرون از سیطره ماشین‌زدگی عصر نوسازی است.

۸ انسان توسعه و انسان پساتوسعه

انسان توسعه و نوسازی نوعی انسان فنی است که در خدمت یک سیستم خاص است و بیشتر نقش سوزه‌ای کنترلی را دارد اما انسان پساتوسعه انسانی فرهنگی است که در محیط خودش برای ترقی سطح جامعه خود سوزگی می‌کند. این انسان نه در مقام یک توده بلکه در مقام فردی کنشگر ورود می‌کند.

۹ رهنما و حرکت به سمت پساتوسعه

تجربه شکست خورده دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی در ایران و آشنایی با ایلیچ و مسافرت‌های

گوناگون او به سرتاسر دنیا از جمله بازدید از دیگر مناطق کمتر توسعه‌یافته جهان گویا بود که توسعه و نوسازی ریشه‌های تمدنی آن‌جا را تخریب کرده و لایه‌های خاصی از فرهنگ کهن آنجا که دارای اهمیت بوده را ویران کرده است و در برزخ نوسازی آنها را رها کرده است. مساله بعدی که رهنما را به شدت تحت تاثیر قرار داد مساله فقر بود. رهنما هم در تجربه خود و هم در سفر به سایر کشورها مشاهده کرد توسعه و نوسازی آمریکایی و غربی به شدت فقر را است و این فقر را هم نوعی کم‌کاری اخلاقی و فردی توجیه می‌کند.

۱۰ مجید رهنما در پیوند با ایده جدید

مجید رهنما در نقش متفکر حوزه پساتوسعه چه تقدایی را به مدل توسعه غربی با توجه به تجربه وزارت خود مطرح کرده است؟

جامعه‌بومی و همبستگی در شکل توسعه و نوسازی آسیب‌می‌بیند. رهنما معتقد است شکل سنتی جوامع که سابقه چندصدساله دارد دارای ظرفیت اجتماعی

و همبستگی ویژه‌ای است که با ورود توسعه ابتدا محتوا و بعد فرم آن آسیب می‌بیند که این آسیب دیدگی با شکل جدید توسعه بازسازی نمی‌شود و حتی جایگزینی هم ندارد.

جامعه‌باز و جدایی‌ه‌زمین از طبیعت؛ رهنما در باب چرخه دخالت توسعه از طریق نظم‌بازار می‌گوید که نظم جدید دیگر محیط زیست را به کالان تبدیل کرده است و به‌نوعی هر زمین را کالایی برای صنعتی شدن فهمی می‌کند، کماکان که در دوره اصلاحات ارضی هم چنین رفتاری شکل گرفته و بافتی از محیط زیست کشور به نوعی فرم برای صنعتی شدن بدل شده است که خود یکی از عوامل تخریب محیط زیست بوده است. نقد ایدئولوژی توسعه؛ رهنما بحث توسعه را ذیل کار علمی و پژوهش مورد تایید نمی‌داند. او توسعه را ایدئولوژی می‌داند، مثل سایر ایدئولوژی‌ها که قابل نقد

هستند اما معتقد است با این تمایز که نوسازی (توسعه) برای کشور هایی که مورد هدف هستند خشن تر و نوعی ایدئولوژی افراطی است باید نقد شود تا بدیل آن را جست‌وجو کرد در غیر این صورت همه سربازان لشکر جنگی ایدئولوژی یک نظم خاص می‌شویم.

توسعه، ایمان جدید است؛ همان‌طور که رهنما در کتاب و مقالات خود بحث می‌کند، معتقد است همان‌طور که فاولت، اثری از گونه روح خود را برای لذت

از دنیا و شهوت و شهرت به شیطان می‌فرشود و در گذر زمان این لذت است که جایگزین ایمان شده است، اما غایت این داستان تلخی است؛ توسعه هم در شکل جدید خود نسخه غربی‌اش جایگزین ایمان شده‌است انسان‌ها را به خشونت برساند اما این اقدام صورت‌نگرفت.

ظهور انسان اقتصادی؛ توسعه و شکلی که در کشور ما در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ و ایضادر دنیا شکل گرفت باعث ظهور انسانی جدید شد که باورهای گذشته خود را با نیازهای اقتصادی سنجش می‌کرد و بیش از آنکه اخلاق و اخلاقی اجتماعی برای او مهم باشند نوعی برتری اقتصادی مهم بود که باعث شکل تازه‌ای از انسان شد که در تناقض آشکار با بافت سنتی و بومی هر کشور از جمله کشور ما بوده است؛ به همین جهت بحران سرگشتگی را برای انسان‌های تحت سلطه خود رقم زد.

رهیافتی به شدت تکنوکرات؛ شاید یکی از مهم‌ترین نقدهای رهنما به توسعه در ایران و در دوره پهلوی به‌نوع خوانشی است که تبدیل به نوعی سیاست پیشرفت شده بود. او معتقد است حکومت پهلوی چون فقط اجرا کننده تک‌خطی توسعه بود و درکی از این توسعه نداشت، صرفا با خوانش سیاسی و فنی به توسعه فکر می‌کرد و این شکل توسعه هیچ بافت بومی و فکری را اهمیت نمی‌داد و بیشتر به دنبال کمیت گرایی و سرعت بخشیدن در مدل‌های نوسازی خود بود تا بتواند هرچه بیشتر صنعتی شود و این رهیافت تکنوکرات به نوعی ذبح کننده همه ایده‌های محلی و ملی بود.

توسعه از بالا و عدم توجه به جامعه؛ تجربه شخصی رهنما در کابینه هویدا نشان می‌داد توسعه از بالا یا از طریق دولت و به صورت دستوری و پر شتاب غیر ممکن است و نتایج فاجعه‌باری در عرصه اجتماعی دارد زیرا جوامع به یکباره دگرگون می‌شودو شکل جدیدی که جوامع به خود می‌گیرد نوعی تخریب بافت اجتماعی سنتی و بومی است و این خطر بزرگی است برای هر حکومتی و ایضا اگر به مدل پساتوسعه توجه کنیم یعنی توسعه از افراد جامعه و از پایین رقم زده شود درون ماندگاری دارد و ایضا چرخه‌ای فرهنگی و انسانی و محلی است که به نوعی می‌تواند چرخ پیشرفت کشور را همسو با خواسته‌های واقعی میدان کند؛ در غیر این صورت میدان که از توسعه آمرانه از بالا شروع می‌شود، با نتایجی که در ذهن و افکار مردوان توسعه است همسان نخواهد بود و حتی نتیجه عکس هم دارد.

علیه بازی زبانی توسعه؛ رهنما در مقاطع مختلف از جمله گفت‌وگو با ایوان ایلیچ به نکته‌ای توجه داشت که نوعی برساخت است. او معتقد بود زمانی بحث توسعه‌یافتگی مطرح می‌شود که در مقابلش عدم توسعه و عقب‌افتادگی یا بهتر بگوییم نوعی بدوی بودن شکل می‌گیرد. این بازی زبانی نوعی برساخت رسانه‌ای است که برای پیگیری پروژه توسعه سازماندهی شده است و متر و معیاری که برای فرآیند عدم توسعه‌یافتگی تا توسعه‌یافتگی بیان می‌شود هم کمی است و نمی‌توان این بازی‌های زبانی را دقیق دانست. او خود در تجربه فعالیت در وزارتخانه در عصر پهلوی متوجه شده بود سیستم آموزشی که بحث توسعه‌یافتگی را دنبال می‌کند اصلا با آنچه متفکران این حوزه می‌گویند یکسان نیست چون اصل بحث تمایز است و هر جامعه ظرفیت‌هایی را دارد که با نوع برنامه‌ریزی توسعه در مدل نوسازی آن به شدت تفاوت دارد. آنچه این بازی‌های زبانی مانع از آن شده است همین تفاوت‌ها است.

ساخت طبقات اجتماعی با کمترین نزدیکی به واقعیت؛ رهنما به شکلی نقد خود را به توسعه بیان می‌کرد که نشان دهد آنچه در پس پیاده‌سازی‌های برنامه توسعه شکل می‌گیرد نه صرفا دگرگونی‌های زیاد است بلکه به نوعی ساخت طبقاتی است که معلوم نیست ایده ساخت آنها چیست و چرا کارایی خود را زود از دست می‌دهند. یعنی تحولات دهه ۴۰ شمسی در سال ۵۴ شمسی اصلا معنی ندارد و گویی دیگر جامعه نمی‌خواهد به آنچه حتی ساخته شده پایبند باشد. گویی به دنبال راه فراری است تا خود را به گونه‌ای دیگر تعریف کند.

ساختن شکلی از طبقه متوسط که صرفا در چرخه جهانی‌سازی هضم هستند؛ مجید رهنما در مقاله‌ای که در باره پساتوسعه دارد، یکی از بحث‌هایی که مطرح می‌کند: از سراب‌هایی که نمونه‌آن در دهه ۴۰ شمسی شکل گرفته بود. اینکه چرخه توسعه به طبقه متوسط اگر بتوانند هگن باشد و با جهانی شدن هم‌راستا باشد پیشرفت می‌کند. اما کوچک‌ترین دگرگونی در جهان و ایضا کمترین اتفاقات این سراب را زود نشان می‌دهد که خود طبقه متوسط خیلی زود متوجه می‌شوند. آنها در حال اجرای پروژه‌ای بودند که خیلی زود به پایان رسیده و فقط مقطعی برای این بخش از جامعه سودمند بوده است.

۱۰ توسعه و رابطه با فقر مدرن

یکی از کلیشه‌هایی که رهنما در اصل طرح خود در گفتمان پساتوسعه به توسعه نقد دارد همین بحث فقر زدایی توسعه و توهم عدم فقر در کشورهای توسعه‌یافته است؛ او معتقد است نه تنها توسعه عامل کاهش فقر نمی‌شود، بلکه سوزه فقر مدرن را هم طراحی می‌کند که دیگر مثل گذشته نوعی وضعیت سخت نیست، بلکه به تعبیری یک

عدم هماهنگی سوزه عقب‌افتاده با توسعه است. این روایت اوج پروژه سخت و خشن توسعه است که فقر مدرن را تئوریزه می‌کند و به‌نوعی نشان می‌دهد آنکه دچار فقر شده از عدم توجه به دستورات توسعه است. در حالی که رهنما خود می‌گوید در دیدگاه پساتوسعه بحث اخلاقی و بی‌مایگی یک بحث با اهمیت است که به آن باید توجه شودو تجربه دوره پهلوی در دهه ۴۰ شمسی در دهه ۵۰ و آن هم نیمه اول آن نه تنها فقر زدایی نکرده، بلکه فقر را گسترش داده است.

۱۱ زوال بافت اجتماعی بومی

یکی از مواردی که همه متفکران پساتوسعه بحث آن را مطرح کردند تخریب زوال بافت اجتماعی بومی است، رهنما هم معتقد است توسعه در ایران بیش از آنکه از آن بافت طبیعی برای خود استفاده کند آن را دیگری خود مطرح کرد و نوعی جدل را به وجود آورد که این بافت مانع از توسعه است. هرچه تلاش کرد در پس زوال این بافت دیگر نتوانست بافتی برای طرح‌های خود طراحی کند و جامعه آشفته‌ای را شکل داد.

۱۲ زوال امر ملی

همان‌طور که مشخص است امر ملی در پیوند با بافت‌هایی شکل می‌گیرد که واقعی هستند و بیش از آنکه ساخته شده باشند به نوعی امر ملی هنگامی معنی دارد که گفتمانی تاریخی و سنتی و بومی، روایتی از خود دارند و این محل دقیقا شکل امر ملی معنا دارد. رهنما به گونه‌ای توسعه غربی را که بافت بومی را تخریب کرده بود عامل نوعی بی‌توجهی به امر ملی می‌دانست و معتقد بود در بلندمدت باعث شکلی از هم گسیختگی می‌شود.

۱۳ توسعه علیه آزادی تفکر

رهنما که در اواسط دهه ۵۰ شمسی با متفکران پساتوسعه آشنا می‌شود یکی از اولین پرسش‌هایی که برای او مطرح می‌شود این نکته است که چرا تا پیش از این نتوانسته از صورتی که به آن ابلاغ شده یا تصور می‌کرده صحیح است نقد وارد کند و اصلا به نقاط ضعف و مشکلات آن توجه نکرده؛ او خود متوجه می‌شود توسعه‌ای که او هم در حال اجرا بوده به شکل فقیسی عمل کرده است که پرسش از آن را غیر ممکن کرده. او در گفت‌وگوها خود با ایوان ایلیچ تازه متوجه می‌شود وقتی او که در مقام وزیر در چنین وضعیتی گرفتار بوده نسخه‌هایی که برای جامعه و بدنه بروکرات کشور طراحی شده، چگونه مانع از پرسشگری و تفکر شده و جامعه را به مثابه کارخانه‌ای تصور کرده که این بزرگ‌ترین خطر برای هر جامعه‌ای است؛ زیرا جامعه‌ای که در نقطه‌ای گیر افتاده، ساکن است و نمی‌تواند کاری را با توجه به وضعیت جدید شکل دهد و این جامعه قطعا نوعی سرخوردگی را تجربه خواهد کرد.

۱۴ توسعه آمریکایی بی توجه به قلمرو زمانی و مکانی و فکری است

آخرین نقدی که رهنما برای رفتن از اردوگاه توسعه به پساتوسعه دارد عدم فهم توسعه آمریکایی از موقعیت‌ها است. رهنمای گوید همه قلمروها در هر زمانی نمی‌توانند پذیرشی از توسعه آمریکایی داشته باشد چیر سایر تاریخی و ایضا وضعیت جوامع مختلف است و حتی مکان اجرایی توسعه در جایی دیگر تصمیم‌گیری شده و سوزه انسانی در هر نقطه‌ای نمی‌توانند خود را با هر آنچه از بیرون تبیین می‌شود تطبیق دهند و در نتیجه هر کشور بافت و خاستگاه فکری‌ای دارد که نباید به‌دست چرخ‌دنده‌های توسعه له شود و اگر به آن توجه نشود هیچ‌گاه نمی‌تواند عنصری مطلوب قلمداد شود.

۱۵ نتیجه‌گیری

آنچه طرح شد نقدی بر یک متفکر حوزه توسعه بود که برای امروز جامعه ما راهگشا است؛ هرچند نقدهایی به افکار مجید رهنما و حتی ارتباط او با شوروی هم مطرح است، اما رهنما در سال‌هایی که روی پروژه خود تمرکز کرده بود نشان داد جدا از نقدی که می‌توان به او انجام داد اما یک متفکر با دقت و با تجربه پیاده‌سازی توسعه است که بسیاری می‌توانند کمک کننده برای وضع ما باشد. در نتیجه آنچه بیشتر از بحث او اهمیت دارد نه دیدگاه او درباره یک مقطع است، بلکه نوعی واقعیت تاریخی است که نوعی افق جدید را برای فهمیدن وضعیت شکل می‌دهد. افقی که توانایی بیرون آمدن از چهارچوب‌های کلیشه‌ای در حوزه توسعه را فراهم می‌کند و امکان تفکر جدی تر را مهیا می‌سازد.

۱۶ آنچه اما در پروژه مجید رهنما دقت کمی به آن شده است

رهنما هرچند ایده توسعه را نقدهای گسترده‌ای کرده اما به‌نظر می‌رسد او متوجه بحث سرخوردگی سوزه نشده است. عاملی که در عصر جهانی سازی توسعه توسط غرب در کشورهای هدف به شدت وسیع بود و شاید یکی از علت‌های اصلی شکست زودهنگام توسعه هم همین مورد باشد. وقتی پهلوی دوم توسعه را در دهه ۴۰ پیگیری کرد حداقل سه گروه پیروز این تحولات بودند؛ گروه اول بورژوازی بود که تاسیس کارخانه‌ها و بانک‌های خصوصی شکل گرفت. این طبقه به شدت مرفقی شد. گروه دوم بورژوازی کشاورزی و کارگاه‌های صنعتی بود که به‌سرعت پیشرفت کرد و گروه سوم هم طبقه تکنوکرات درون سیستم بود که می‌توانست روزبه‌روز پیشرفت کند. نکته جالب اینکه بعد از تحولاتی که در اقتصاد جهانی شکل گرفت در نیمه دهه ۵۰ شمسی تمام این گروه‌ها با شکست روبه‌رو شده بودند، چون دگرگونی سریع با کوچک‌ترین تغییر دگرگون می‌شود و این گروه جزئی از سرخوردگی در سه سال پایانی حکومت بودند، اما کل خانواده‌هایی که از این توسعه سود برده بودند در مدل اول در کل کشور به ۱۰۰ خانواده نمی‌رسید که آنها هم به دربار متصل بودند و طبقه تکنوکرات دولتی هم به‌جهت شرایط خاصی که در منطق تکنوکراتیسم وجود داشت نتوانستند به افق‌هایی که در سر داشتند نزدیک شوند. به‌جز این طبقات موج وسیعی از سرخوردگی به‌جهت آنچه مایل بودند رقم زده شود و صورتی که در واقعیت مدلی دیگر شکل گرفته بود، به‌نوعی سرخوردگی جمعی صورت گرفت اما چرا چنین شده بود؟ جامعه‌ای که توسعه پهلوی دنبال آن بود به گفته لکان در نوعی فانتزی شکل گرفته بود که در برگیرنده وضعیتي بوده که جامعه را در وضعیت دستاوردی قرار داده بود؛ جامعه از نیمه‌های دهه ۴۰ دیگر به دنبال موفقیت در کسب ثروت و شهرت نبود و تلاش می‌کرد دارای دستاوردهایی فردی باشد و از جمع صدرها نرف که تلاش می‌کردند اندک افرادی موفق بودند و حجم وسیعی به سرخوردگی دچار می‌شدند و این مساله همان نکته مغفول‌مانده‌ای است که نه در طرح بحث رهنما درباره حکومت پهلوی وجود دارد نه در کلان ایده خود در پساتوسعه و این منطق دقیقا شرایطی است که توسعه در عصر پهلوی آن را شکل داده؛ جامعه‌ای که در توهم توسعه‌یافتگی زندگی کرد اما روزبه‌روز عقب‌تر رفت و دچار سرخوردگی شد و حاصل آن را می‌توانیم در تحولات سال‌های ۵۵ تا انقلاب مشاهده کنیم. و این مساله به‌نظر در منطق فکری مجید رهنما غایب است و او دقت کمی به این سوزه‌ها کرده که چرا بعد از دوده‌ه توسعه و توسعه فردی و توسعه صنعتی کشور در شرایطی قرار داشت که موج سرخوردگی وسیعی شکل گرفته بود و این سرخوردگی ارتباطی مستقیم با فانتزی و تخیلی داشت که نوسازی آمریکایی صورت داده بود.